

چرا دین داریم؛ دین مخاطب کدام بخش از وجود ماست؟

چرا دین را بپذیریم و با قوانین آن خود را محدود کنیم؟

اگر از ساختار وجودی مان آگاه نباشیم، حتماً برایمان این سؤال مطرح می شود که رابطه ما با دین چیست؟

چرا دین در زندگی ما وجود دارد؟

چرا خدا ما را آزاد نمی گذارد؟

اگر ما موجودی مختاریم؛ پس فلسفه وجود این قوانین دست و پا گیر و محدود کننده چیست؟

همان طور که در درس های گذشته هم به آن اشاره کردیم، ما زمانی متوجه تأثیر و نقش بزرگ دین در

زندگی خود می شویم که به آخرت متولد شویم؛ وگرنه برای انسانی که برای خلقت خود هدفی جز راحتی و

آسایش، خانه بزرگ تر، عنوان بالاتر یا ماشین لوکس تری در نظر نمی گیرد، مسلماً دین جذابیتهای ندارد. ما

معمولاً زمانی حاضریم تن به سختی بدهیم که برای خود آینده و هدفی تصور کنیم وگرنه هیچ منطقی

بیهوده رها کردن شرایط امن و آسایش را توصیه نمی کند. کسی که به باشگاه می رود انتظار رسیدن به یک

بدن سالم را دارد یا برای قهرمانی تلاش می کند. کسی که سختی های آماده کردن غذا را به جان می خرد،

منتظر آماده شدن و مصرف غذاست. فردی که درس می خواند و زحمت به خاطر سپردن مطالب و حل

مسائل را تحمل می کند، منتظر آینده و شغلی است که به دنبال این درس خواندن برای خود تصور می کند

و... طبیعتاً اگر هدفی نباشد، انگیزه ای هم وجود نخواهد داشت.

در مورد دین هم وضع به همین ترتیب است، یعنی اگر آخرت و هدفی برای خلقت ما وجود نداشته باشد،

دلیل و انگیزه ای هم برای رعایت دین احساس نمی کنیم. نمی دانیم چرا دین داریم و چرا باید دستورات

دین را بپذیریم؟ اما زندگی ما تنها به دنیا ختم نمی شود. زندگی ما از قبل از دنیا شروع شده و پس از دنیا

هم به آخرت متولد می شویم. درست است که دین دنیای ما را هم تحت تأثیر خود قرار می دهد اما در

واقع برنامه ای است که برای به سعادت رساندن ما در زندگی ابدی و جاودانی مان در آخرت طراحی شده و

پاسخ به اینکه چرا دین داریم، با توجه به معنای حقیقی زندگی و در نظر گرفتن مراحل سه گانه حیات است که معنی پیدا می کند.

فطرتی مطابق با دین

کمتر پیش می آید که انسان های موفق بدون داشتن برنامه دست به اقدامی بزنند؛ پس عجیب نیست که خداوندی که خالق مدبر عالم است، پیش از خلق انسان به عنوان کون جامع و مجموعه بالقوه ای از اسماء و صفات الهی خود، برنامه حرکت انسان را تعیین نموده و مراحل و شرایط رسیدن انسان به سعادت را مشخص کرده باشد. خداوند فطرت ما را بر اساس این برنامه طراحی کرده و برنامه وجودی ما مطابق با دین است؛ در واقع دین برنامه ای است که میان قوای وجودی ما و خداوند وجود دارد و ما را در رسیدن به خدا و شباهت با او پشتیبانی می کند.

به همین دلیل هم در صورتی که ما دین حق را به درستی شناخته و با ابعاد وجودمان آشنا باشیم، متوجه هماهنگی و تطابق کاملی که میان آن ها وجود دارد، می شویم؛ پس اگر زمانی نسبت به دین حق یا بخشی از آن موضع گرفتیم یا برایمان سؤال شد که چرا باید دین داشته باشیم، یعنی از ساختار وجودی و حقیقت فطرت خود فاصله گرفته ایم؛ چون دین حق یک امر ثابت است و این ما هستیم که ممکن است در چینش اولویت های خود دچار مشکل شده و توازن و تعادل انسانی خود را از دست داده باشیم.

بگذارید با مثالی این موضوع را روشنتر کنیم. ما به عنوان یک انسان خوراک و تغذیه مشخصی داریم، از سبزیجات، غلات، گوشت و... استفاده می کنیم و بدن ما به طور طبیعی توانایی استخراج و جذب مواد مورد نیاز خود را از مواد مغذی بالا دارد؛ به عبارت دیگر، بدن ما با این مواد سازگار است؛ حالا فرض کنید که ما دیگر توانایی هضم گوشت یا سبزیجات را نداشته باشیم، نسبت به آن ها واکنش نشان دهیم یا بدن خود را با مواد غیرطبیعی در سازگاری ببینیم؛ بدیهی است که در چنین شرایطی مشکل از گوشت یا سبزیجات

نیست. این بدن ماست که دچار تغییر شده و از حال طبیعی و توازن و تعادل خود خارج شده است؛ پس اگر خواهان برقرار شدن این تطابق و استفاده از نتایج آن هستیم، باید بدنمان را دوباره به حال طبیعی و تعادل خود برگردانیم. به همین ترتیب هم ما زمانی می توانیم از دین و نتایج آن بهره مند شویم که نفس خود را در حال تعادل و توازن قرار داده باشیم.

پذیرش دین

حفظ هر رابطه ای به قاعده و قانون نیاز دارد و رابطه انسان با الله هم از این قاعده مستثنی نیست؛ در واقع دین حق برنامه و قاعده ای است که خدا برای حفظ درست این ارتباط و رساندن ما به هدف خلقتمان در نظر گرفته و پس از پذیرفتن دین ما را ملزم به رعایت آن کرده است؛ البته در پذیرش دین اجباری نیست؛^۱ چون خدا ما را موجودی مختار آفریده و مختار بودن ما انتخاب دین را هم دربرمی گیرد، اما طبق فرموده خداوند هدایت از گمراهی مشخص شده است و هر عقل سالمی حکم می کند که برنامه ای که از سوی خالق و سازنده یک مجموعه طراحی شده و تمامی ابعاد آن را در نظر گرفته است، بهترین و بهینه ترین برنامه برای رساندن آن مجموعه به هدف است.

وقتی کسی به این حد از فهم و رشد رسید که طی کردن مسیری ناآشنا، بااهمیت و پرخطر را بدون مراجعه به متخصص و برنامه امکان ناپذیر دانست، حتماً سختی های پذیرفتن حرف این متخصص را هم به جان می خرد؛ چون سعادت و رسیدن به هدف را در گرو پیروی از متخصص و اجرای برنامه سعادت خود می بیند. ما با انتخاب دین و برنامه سعادت، خود را شایسته رسیدن به هدف خلقت و شباهت با الله می بینیم و قاعدتاً رسیدن به چنین جایگاهی بدون فراهم آوردن شرایط و لوازم آن ممکن نیست. مانند کسی که

سوره بقره، آیه ۲۵۶^۱

تصمیم به ادامه تحصیل گرفته یا در باشگاهی ثبت نام می کند و خود را برای تمام سختی ها و زحمت هایی که قرار است، در این راه متحمل شود، آماده می کند.

دلیل سختی یا آسانی دین

در پاسخ به این سؤال که چرا دین برای برخی آسان و برای بعضی دیگر سخت است، باید بگوییم که دین هم مانند باقی نظام خلقت از یک ساختار کاملاً ریاضی برخوردار است؛ پس مهم است که چگونه با آن مواجه می شویم و در چه مرتبه ای با آن ارتباط برقرار می کنیم. معمولاً ارتباط ما با دین از خارجی ترین پوسته و ظاهر دین یعنی احکام آن صورت می گیرد؛ درحالی که ما در بخش فطری خود با اصل و حقیقت دین مرتبط هستیم و قاعدتاً بیشترین ارتباط و نزدیکی را هم در همین بخش با دین احساس می کنیم؛ پس به لحاظ منطقی هم برای برقراری ارتباط با دین باید از بخشی شروع کنیم که با آن بیشترین اشتراک را داشته و نسبت به آن بیشترین گرایش را داریم. ما اگر با من حقیقی و ابعاد وجود خود آشنا شویم، نه تنها نسبت به حقیقت دین مشکلی نداریم، بلکه از آنجا که خود را با دین هماهنگ می بینیم، دستورات آن را به سادگی و با میل و اشتیاق می پذیریم؛ در واقع دلیل راحتی پذیرفتن دین برای برخی از غیرمسلمان ها هم همین نزدیکی دین با فطرت آنهاست. ما به میزانی که فطرت خود را پرورش می دهیم، دین را برای خود آسان کرده ایم. پس برای ارتباط درست با دین، هم نیاز داریم که در ابتدا به قسمت درستی از دین مراجعه کنیم و هم اینکه با رویکرد درست و فطرت گرایانه ای با دین رو به رو شویم.

ما در این درس به بررسی ارتباط انسان با دین پرداخته و گفتیم چرا دین وجود دارد؟ متوجه شدیم که خداوند دین را به عنوان برنامه ای قبل از خلقت ما ایجاد کرده است؛ بنابراین ساختار وجودی ما با دین در تطابق کامل است. اینکه چرا دین برای ما سخت است یا تمایلی به انجام دستورات آن نداریم، به عدم

تبادل و توازن انسانی ما برمی گردد و از جانب دین نیست؛ در حقیقت مشکل اصلی ما با دین ناشی از عدم شناخت من حقیقی و رویکرد اشتباه ما در مواجهه با دین است.

شما دین را مخاطب کدام بخش از وجود خود می دانید؟ آیا انتظار دارید که دین نیاز بخش های پایینی شما را برطرف کند یا شما را به هدف خلقتتان نزدیک کند؟